هوالعلیم

عالم امر و خلق وحیثیت امری و خلقی اعمال

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۱ - مجلس دوم

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
وصلَّي اللهُ عَلَي سيدنا و نبينا أبيالقاسم مُحَمّدٍ
وعلي آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَي أعدائِهِم أجمَعينَ

وَ الحمدلله الذی تحبّب الیَّ و هو غنی عنّی و الحمدلله الذی یحلم عنی حتی کأنّی لاذنب لی.

ستایش مختصّ خدایی است که در مقابل گناهانم و زلّات و لغزش‌هایم حلیم و بردبار است. آن چنان حلیم و بردبار که تو گویی گناهی انجام ندادم و معصیتی از من سر نزده.

هر عملی را که ما انجام می‌دهیم این عمل یک جنبه‌ی ظاهر دارد و یک جنبه‌ی باطن دارد. جنبه‌ی ظاهر جنبه‌ی خلقی آن عمل است. جنبه‌ی باطن جنبه‌ی امری و سرّی و ربطی و تعلقی آن عمل است.

خدای متعال در آیه‌ی شریفه می‌فرماید:

[1] خلق و امر اختصاص به او دارد به عبارت دیگر در آیه‌ی دیگر می‌فرماید هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ[2]» و باز در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:» یعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ[3]» اینها همه‌اش تقریباً به معنای واحد است. یک معنا دارد.

اما اینکه می‌فرماید أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ[4] خلق منظور جنبه‌ی ظاهری پدیده‌ها و حوادثی است که در عالم اتفاق می‌افتد. آن صورت ظاهری، صورت خَلقی است.

سیدالشهداء علیه‌السلام وقتی که حضرت علی اکبر علیه‌السلام، ایشان روانه میدان شد دست‌ها را [بلند کرد] و عرض کرد پروردگارا **اللّهم اشهد عَلی هؤلاءِ القَومِ فَقَد بَرَزَالَیهِم غُلامٌ اشبَهُ النّاسَ خَلقاً و خُلقاً و مَنطقاً بِرسولِک.[5]؟** خدایا بر این مردم گواه باش، شخصی به طرف آنها می‌آید که هم از نظر ظاهر و هم از نظر باطن «صفات باطن» و هم از نظر تکلّم، حضرت علی اکبر مثل پیغمبر اصلا صحبت می‌کرد. تُنِ بیانش و کیفیت تکلمش مثل رسول خدا بود. از سه جهت مانند رسول تو است.

---

[1] آیه ٥٤ ازسوره ٧: اعراف. (قسمتی از آیه شریفه ٥٤ سوره مبارکه اعراف)

[2] قسمتی از آیه شریفه ٣ سوره مبارکه حدید

[3] آیه ٧ از سوره روم

[4] ٤. آیه ٥٤ از سوره ٧: اعراف. (قسمتی از آیه شریفه ٥٤ سوره مبارکه اعراف)

[5] ٥. مثیر الأحزان، ص ٦٨؛ الهوف علی قتلی الطفوف، ص ١١٣.

خلقا یعنی از حیث رفتار و دارد که اذ اشتفنی الی رسولک نظرنا الیه. امام حسین، سیدالشهدا می‌فرماید[1] وقتی که میل و هوای دیدن پیغمبر برای ما پیدا می‌شد ما به این جوان نگاه می‌کردیم. یعنی از نظر رفتار، حرکت کردن و از نظر کارها دیدید بعضی‌ها خب خیلی عجیب شباهت با پدرشان دارند. در کارهاشون در حرکت‌هاشون یا شباهت به جدّشون دارند. یا شباهت به یکی از فامیل‌هاشون دارند. وقتی نشان می‌دهیم می‌گوییم آقا این را می‌بینی اصلا سیب دو نصف اون هست اصلا طرز صحبت کردنش، طرز موضع گیریش، برخوردش با قضایا، حالاتی که در او تغییر پیدا می‌کند. عجله‌ی او نسبت به کارها، بطء او نسبت به کارها و خلاصه کیفیت کردارش کانّه آینه‌ی اوست و نشان دهنده [ی اوست]

حضرت می‌فرماید این اینقدر شبیه به جدّم رسول خداست که وقتی که ما اشتیاق می‌کردیم، مشتاق می‌شدیم برای اینکه رسول خدا را ببینیم به حضرت علی اکبر نگاه می‌کردیم. حضرت علی اکبر بزرگ بود. حضرت علی اکبر فرزند اول سیدالشهداء بود. امام سجاد علیه السلام فرزند دوم بود. و ظاهراً از خصوصیات شمایل هم، امام سجاد به امام حسین نرفته بود. امام سجاد خصوصیات و شمایلِ خاصِ به خودش را داشت. به مادر شباهت داشت. از نظر شمایل و اینها. مادر حضرت سجاد دختر پادشاه ایران بود دیگر. شهربانویه و همان سر زا رفت. فوت کرد. بعد از اینکه حضرت سجاد متولد شد. بعد از تولد آن حضرت در همان [موقع] از دنیا رفت. علی کل حال دیگر آدم چه می‌داند کار خدا چی است؟ خدا چکار می‌کند؟

خَلق یعنی جنبه‌ی ظاهر، عالم شهادت را عالم خَلق می‌گویند. این به یک معنا، معنای خاصی است. که آنچه را که در او ماده و مدت دخالت دارد. این دو جهت، این را خلقیات و جزء عالم شهادت می‌شمارند. در قبال او عالم امر است که عالم امر مربوط است به عالم غیر ماده أعم از عالم مثال و ملکوت و جبروت و لاهوت و عالم اسماء و صفات کلیه که آن مشهود ظاهر ما نیست. شهادت او و دیدن او، اسباب و آلات خاص به خود را دارد. کسی که باید عالم برزخ و مثال را ببیند. با این چشم نمی‌تواند ببیند این چشم ترکیب شده است از یک اشیاء و یک موادی که ترکیب آن اشیاء و آن مواد، منطبق با خصوصیات فیزیکی عالم شهادت است. عالم خَلق است. این شبکیه این عدسی این مردمک این قرنیه این زجاجیه تمام اینها برای انعکاس نور و فرستادن آنها به عصب طرح ریزی شده‌اند. و طبعا این نور خب این نور ظاهر است این نور انعکاس پیدا می کند بر اشیاء. صورت، صورت اشیاء وقتی که می‌گوییم در چشم نقش می‌بندد در واقع صورتی نقش نمی‌بندد نور است. این نور وقتی که می‌خورد به جاهای مختلف، مقداری از آن فتون‌ها را در خود جذب می‌کند. و مقداری را آزاد می‌کند. با برگشت آن فتون‌های آزاد شده صورت اشیاء پیدا می‌شود.

---

[1] الهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۱۳.

فرض کنید که یک شخصی من باب مثال پیشانی دارد. خب پیشانی که همه دارند. منظورم این است که مویش نیامده در جلوی پیشانی. پیشانی ظاهر است. بعد ابرو دارد. بعد چشم دارد. پلک دارد. بینی دارد. محاسن دارد. محاسنش سفید است. سیاه است. صورتش سفید است. سبزه است. قرمز است. زرد است. سیاه است. هر جور، اشکال مختلف. این نور وقتی که می‌خورد آن ماده یک مقداری از این را جذب می‌کند یک مقداری را منعکس می‌کند. آن منعکسش می‌رود توی چشم ما. وقتی که منعکس می‌شود برمی‌گردد. الان جناب آقای ....، که ما در مقابلشان نشستیم و ایشان هم دارند به این عرایض ما [گوش می‌کند] می‌گوید این چی دارد، می‌گوید؟ این دعای ابی‌حمزه است؟ کجای دعای ابی‌حمزه این چیزهاست؟ ولی صبر کنید ان‌شاءاللَه یواش یواش، بحکم اللَهم بیر بیر، فرمودند صبر کنید. یک یکی.

الان من یک چهره‌ای از ایشان در ذهن دارم که این چهره با آقازاده ایشان تفاوت می‌کند اولا ایشان جوان است. ایشان هم جوان است. ولی خب ایشان جوان‌تر است، این چهره‌ها متفاوت است. این تفاوت به خاطر آن صورتی که این جسم واجد آن صورت است، نیست. آن صورت اختصاص به این بدن دارد. این نور است فقط آقاجان. تمام مدرکات ما به خاطر نور است. این چراغ را اگر خاموش کنیم. علم ما تبدیل به جهل می‌شود هیچی دیگر خبری نیست. همین! حالا فهمیدید چقدر علم ما سست و بی‌پایه و فقط به یک لامپ وصل است. این لامپ زده بشود می‌بینید ا، حسن، حسین، تقی، زید، عمرو، بکر، همه گرفته‌اند اینجا نشسته‌اند، همه دارای چهره‌های مختلف. این لامپ زده نشود ما حرکت می‌کنیم یک لگد به این می‌زنیم. یکی به آن می‌زنیم. از رو سر یکی رد می‌شویم. نمی‌دانم پا رو دم یکی دیگر می‌گذاریم. همین‌طوری خلاصه لگد و اینها می‌کنیم و تا می‌رویم جلو! چرا؟ چون نور نیست. التفات کردید. آدم بدون نور حرکت کند. همین جوری می‌شودها. یک لگد به این می‌زند یکی به اون می‌زند، عالم را خراب می‌کند. هم نور ظاهر و هم نور باطن. هر دو، هر دو نعمت است.

این نور می‌خورد در این مواضع خاص، وقتی که جایی از بدن سفید است. نور بیشتری را انعکاس می‌کند وقتی که نه! جایی از بدن که همان ابرو باشد صورت سیاه است. نور کمتری را انعکاس می‌کند. این انعکاس یک شکلی را بوجود می‌آورد، این مال چی است؟ این مال عالم شهادت است. این چشم می‌تواند در صورتی که علل معدّه، برای ادراک وجود داشته باشد. چشم می‌تواند ادراک کند. این مسئله را می‌تواند ادراک کند. ولی اگر انسان بخواهد به عالم امر اطلاع پیدا کند. ماوراء ماده بخواهد اطلاع پیدا کند. به متافیزیک بخواهد اشراف پیدا بکند. دیگه آنجا این چشم به درد نمی‌خورد. شما چشمتان هم ببندید می‌بینید، کسی که در خواب خواب می‌بیند چشمش که بسته است. چشم بسته که نمی‌بیند پس چرا ما می‌بینیم؟ و حقیقت می‌پنداریم و حکم به حقیقت می‌کنیم بر آن رؤیتمان و واقعیت هم دارد.

وقتی که شما یک شخصی را که از دنیا رفته یا حتی همینی که زنده است. چرا آن را می‌گوییم یک شخصی را که زنده است شما در خواب می‌بینید، فردا بهش برخورد می‌کنید می‌گویید آقا من دیشب شما را در خواب دیدم آن می‌گوید آقا من که اینجا جلوی شما ایستاده‌ام. من توی خانه‌ی خودم بودم. شما هم توی خانه‌ی خودتان بودید. کجا من را در خواب دیدید؟ می‌گویی آقا من خودت را در خواب دیدم. می‌گوید آقا من اینجا ایستاده‌ام. خودت داری من را می‌بینی. من که نیامدم توی تو فرو بروم. من که نیامدم توی خواب تو. من برای خودم منزلم در فرض کنید کجا بوده. چند فرسخ فاصله داشته. می‌گویم نه آقاجان خود شما را من دیدم. و درست است. چرا درست است؟ به جهت اینکه آن حقیقت انسان بدن او نیست. که وقتی انسان در خواب ببیند غیر از انسان را دیده باشد. نمی‌گوید آقا صورت شما را در خواب دیدم. خود شما نبودید. تا حالا شما اینطور سراغ ...؟ حتی افراد، حتی افراد مادیین، حتی افراد که منکر متافیزیک و ماوراء طبیعت هستند. حتی آنها، اگر یکی را خواب ببینند می‌گویند ما صورت و عکسش را در خواب دیدیم، یا خودش را دیدیم؟ اینجا از آن جاهایی است که مچشان گرفته می‌شود. که همین مسئله است.

مسئله‌ی خواب بین ما و بین دهریین، وطبیعیون و قائلین به اصالت ماده، مسئله‌ی خواب مشترک است. می‌گویند تو را دیشب تو خواب دیدم. می‌گوید من که اصلا ربطی به تو ندارم! مگر اصالت ماده نیست؟ پس خُب چرا؟ ماده اینجا است. بنده در یک شهری‌ام شما در شهر دیگر هستید. چه ارتباطی با هم دیگر داریم؟ پس چرا می‌گوید تو را دیدم؟ بگو عکست را دیدم. عکست را دیدم. آنوقت می‌گوییم خب، اینجا یک مسئله پیدا می‌شود. می‌گوید خب عکست را دیدم. می‌گوییم خوب تو که اصلا من را ندیده بودی. دیگر چرا عکس من را دیدی؟ نشده؟ افرادی شخصی را در خواب می‌بینند، بعدا متوجه می‌شوند که .... خیلی وقت‌ها شده انسان کسی را اصلا ندیده. اصلا مال یک شهر دیگر است. می‌گوید ا آقا ما این را دیده بودیم. این که اتفاق می‌افتد. این که نمی‌شود کسی انکار کند. می‌گوید خوب تو که من را تا بحال ندیده بودی. گیرم بر اینکه عکس من را دیده بودی بسیار خب تو که تا بحال من را ندیده بودی. عکس من را از کجا گیر آوردی؟ اینجا دیگر می‌مانند. یک چیزی پشت این قضیه است. ماوراء این بدن، یک مطلب دیگری است.

این حقیقت انسان این جسمی که الان در اینجا هست. این جسم یک حقیقتی دارد آن حقیقت و واقعیتش دو نمود دارد. یک نمودش به این طرز است. و به این نحو است. یک نمود و ظهورش به یک نحو دیگر است. یک نمود و ظهورش به یک نحو دیگر است. و همین‌طور برو بالا تا برسی به آن مبدأ.

الان این چراغ در اینجا روشن است. آنچه که الان در این چراغ است و ما داریم مشاهده می‌کنیم نور است، آیا شما آن جریان الکتریسیته را در این چراغ می‌بینید؟ نه! نمی‌بینید می‌خواهید امتحان کنید، ببینید؟ امتحان نکنید. دستتان را بزنید قشنگ به آن دوتا سیم، تا خوب حالیتان بشود که جریان برق چی است. البته

شاید ولی این کار را یک وقت نکنید و شاید خیلی فرصت کمی داشته باشید واسه حالی شدن بعد دیگر بروید آن طرف قضیه و همه چی را آن ور ببینید. راحت. این جریان برق را الان شما نمی‌بینید می‌گویند به شما چی؟ می‌گویند آقا برق است می‌گویند برق چی است؟ می‌گویند همین لامپ است. ا پس دیگر برق را ما شناختیم. می‌گویند نه آقا جان! این نوری که الان شما مشاهده می‌کنید ظهوری است از آن برق، ظهوری است از آن حقیقت [و] کهربایی که الان آن کهربا و آن الکتریسیته متناوب در این سیم در جریان است. آن حقیقت برای ما ناآشناست. خب دلیلش چی؟ آقا ما یک ظهور دیگر از این جناب داریم شما به این بخاری‌های برقی نگاه کنید. این بخاری‌های برقی گرما می‌دهد. الان دیگر در اینجا نور نیست در اینجا چیه؟ گرما است، گرما است.

ما جایی بودیم، نمی دانم اینجا هست یا نه؟ در جایی بود منزل یکی از دوستان، در یک جایی، اجاقش را من نگاه کردم دیدم که این اصلا به جایی، گازی، وصل نیست. گفتم چی [هست این؟] گفت آقا! این همش برقی است. چندتا از این چیزها داشت. اصلا برقی بود، خیلی تمیز و خیلی قشنگ و خیلی نظیف و می‌گفت بسیار این مقرون به صرفه‌تر هست. و فلان هست. و البته یکی از چیزهایی بود که خارج بود. خب غذا هم توش قشنگ، می‌رفتیم چایی درست می‌کردیم. غذا درست می‌کردیم، وقتی که او خانه نبود من غذا درست می‌کردم. البته زن و بچه‌اش نبودندها. والّا ما که تو کار زن‌ها دخالت نمی‌کنیم. خُب نور هم که ندارد. پس این چی است؟ الان آن حقیقت و آن واقعیت بصورت گرما دارد بروز و ظهور پیدا می‌کند.

یک مثال دیگر بزنم. پنکه وقتی که کار می‌کند و روشن می‌شود و حرکت می‌کند. این چی است؟ این به خاطر یک انرژی، این پره‌ها به حرکت درمی‌آید. اگر صد سال شما این پنکه را در یک جا نگه دارید تا انرژی پشت سر این موتور نباشد این پره‌ها نمی‌تواند حرکت کند. اما وقتی که این دو شاخه را شما به برق می‌زنید، این شروع می‌کند به حرکت کردن. خب اینجا نه نور است نه گرما است. هیچی نیست. این تبدل انرژی، آن الکتریسیته آمده و تبدیل به گردش شده و و و مثال‌های دیگر.

حالا آن حقیقتی که الان پشت این چراغ مخفی است. و ما آن حقیقت را نمی‌بینیم. آن حقیقت چی است؟ اسمش برق است. ظهورات مختلفی دارد. یک ظهورش به شکل لامپ است. یک ظهورش به شکل پنکه است. یک ظهورش به شکل بخاری است. یک ظهورش به شکل اجاق است. اینها ظهورات مختلفی دارد. شما می‌توانید این حقیقت را ادراک کنید با این چشمتان؟ نه نمی‌توانید، نیاز به چی دارید؟ نیاز به دستگاه دارید، دستگاه باید باشد تا این ولتاژ را به شما نشان بدهد. الان ۲۲۰ ولت است، کم می‌شود، ۲۰۰ ولت، پایین‌تر می‌آید، ۱۸۰، پایین‌تر می‌آید، ۱۶۰، ۱۰۰، باید این را برد بالا، ترانس باید براش گذاشت، تقویت، این دستگاه می‌آید آن حقیقت را به شما نشان می‌دهد. شما نمی‌توانید، بله دست می‌توانید بزنید. ولی یک وقتی این کار را نکنید، دست بزنید خوب حالیتان می‌شود این چیست؟ بله خوب حالیتون می‌شه.

بله گفت: مولانا آنجا می‌فرماید: در آن داستان آن روستایی، می‌فرماید که: اگر جگر پرخون شدی بر چو کوه طور گر آتش زدی این آتش شد و جگر پرخون شوی. عبارتش، شعرش فراموش شده، اگر مردم بخواهند از آن حقیقت سر در بیاورند یک لحظه نمی‌توانند دوام پیدا بکنند. اگر آن حقیقت بخواهد جلوه کند بر افراد امکان ندارد کسی بتواند دوام بیاورد. مگر اینکه کم‌کم خودش را وفق بدهد. شعرش را فراموش کردم. حق، حق همی‌گوید که ای مغرور کور ...

حق همی گوید که ای مغرور کور *** نه ز نامم پاره پاره گشت طور[1]

از نام من کوه طور پاره پاره شده. اسم من که بر جبل خورد، (فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دكا وَ خَرَّ مُوسى صَعِقاً[2] وقتی که آن جنبه‌ی جلالیه پروردگار و آن بارقه‌ی صفات و اسماء الهی، وقتی که بر یک شئ یک قدری از آن حد خودش بیشتر، شدید می‌شود و از آن فرمول و موازین و به اصطلاح دیگر از آن مبانی فیزیکی خودش خارج می‌شود یک مرتبه از همدیگر منفجر می‌شود و آن ماده و آلیاژ دیگر نمی‌تواند تحمل این خصوصیات را بکند و این در راه سلوک و عرفان هم برای انسان پیدا می‌شودها! از این نظر.

این جنبه جنبه‌ی امری است. در جنبه‌ی امری یعنی عالم، عالم ملکوت عالم لاهوت عالم جبروت آن جنبه جنبه‌ی امری است عالم خلق است عالم وجود است البته به یک معنای دیگر که معنای عام باشد خلق یک معنای دیگری دارد که جنبه‌ی فلسفی پیدا می‌کند. حالا دیگر وارد آن قضیه نمی‌شویم. که آن فقط حیثیت تعلقیه را، امر می‌گویند. بدون أیه ظهورٍ و بدون هیچگونه ظهور خارجی و آن جنبه‌ی ربطی، امر است. که همان جنبه‌ی اراده‌ی پروردگار است. نسبت به ظهورات اشیاء و اما خود ظهورات ولو مجردات آن مشمول عالم خلق هستند. البته یک معنا معنای توصیفی است حالا .....

در یک آیه دیگر هم دارد که يعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ[3] اینها ظاهر حیات دنیا را می‌گیرند ولی از آخرت، آنها غافل هستند.

ظاهر حیات دنیا، همین چیزهایی که در این حیات دنیا، در این رفت و آمد در اینها، در این حرکت‌ها، در این داد و ستدها، در این آمد و شدها، فقط همین را می‌بینند. و اما از آنچه که پشت قضیه هست. از آن بی‌اطلاع هستند.

عمل انسان هم دو جنبه دارد. عمل انسان، یک جنبه، جنبه‌ی ظاهر است. و همان جنبه‌ای است که انسان انجام می‌دهد. الان من دارم صحبت می‌کنم. این صحبت من دو جنبه دارد. یک جنبه‌ی ظاهر دارد. همان

---

[1] مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۲۰۲.

[2] ۲. آیه ۱۴۳ از سوره الاعراف

[3] ۱. آیه ۷ از سوره روم

جنبه‌ای که شما می‌شنوی و این ضبطهایی که الان در دور و بر من هم هست دارد این را ضبط می‌کند. این جنبه‌ی ظاهر را ضبط می‌کند. عینا همان کیفیتی که وارد گوش می‌شود و از پرده صماخ گوش رد می‌شود. و وارد عصب می‌شود. و آن عصب می‌برد به قسمت شنوایی مغز. همین کیفیت، الان تبدیل به یک صوت و موج الکتریکی می‌شود و در این نوار بر روی نوار مغناطیسی چی می‌شود؟ اینها بواسطه‌ی جابجایی آن ذرات مغناطیسی، آن صوت روی نوار ضبط می‌شود. آن هد اینها را با آن نیروی الکتریسیته، آنها را منتقل به آن نوار می‌کند. این جنبه، جنبه‌ی ظاهری است، این جنبه ظاهری وسیله و آلت ادراکش هم آلت ظاهری و وسیله‌ی ظاهری است. یعنی گوش هست. و خصوصیات در گوش هست و امثال ذالک تا برسد به آن سیستم عصبی مرکزی مغز.

یک جنبه‌ای دارد این صحبت من، آن جنبه‌ی باطنی است. آن جنبه‌ی باطن است. و آن جنبه‌ای است که با نفس من مربوط است. آن جنبه‌ای است که دیگر آن جنبه را شما نمی‌توانید ادراک کنید. گوش شما از ادراک آن جنبه، عاجز است. و آن عبارت است از جهت نورانیت و ظلمانیت این فعلی که از من الان دارد سر می‌زند. آن را می‌گویند جنبه‌ی باطن. این صحبتی را که من می‌کنم یا این صحبت من برای خدا است یا برای خودنمائی و مطرح شدن و بله! مجلس هم داریم و خیال نکنند ما اینجا مجلس نداریم. نه ما هم شب‌های ماه رمضان اینجا جلسه راه می‌اندازیم. خیال کرده‌اند؟ ما هم نشان می‌دهیم. بله جلسه داریم. جلسه‌مان هم اتاق پر می‌شود. نه اینکه فقط هفت هشت‌تا هستند. بیایند نگاه کنند. چرا نمی‌آیند؟ اینها چی است؟ اینها جنبه‌ی باطن است. حواسمان جمع باشدها، خوب شیطان می‌آید جلو، از راهش می‌آید. قشنگ از راهش می‌آید، چنان به خال می‌زند که هفت سال نمی‌فهمیم زده، زده و رفته چنان خدا را می‌آید جلو جلوه می‌دهد، چه خدایی؟ خدایی در کار نیست. بله شب‌های ماه رمضان الحمدلله خدا ما را موفق کرده. مثل زمان مرحوم آقا همان‌طوری که ایشان جلسه داشتند ما هم جلسه داریم. این از توفیقات خدا است. اینها چی است؟ همه جنبه‌ی باطن‌اند.

یک وقتی نه! خدایا، هیچی حالیمان نیست. خدایا از بیچارگی آمدیم اینجا جمع شدیم. خدایا اگر راه دیگری بود می‌رفتیم. خدایا نمی‌دانیم چه کار کنیم. خدایا اگر این کار را نکنیم چه کار کنیم. این جهات است. این می‌شود جنبه‌ی باطن. یک وقتی من دارم صحبت می‌کنم به خاطر جهت اول که بله آقا را نگاه کنید تو قم جلسه دارند. این نوارها پخش می‌شود. نوارها به دست همه می‌رسد. آقا نوار ابوحمزه‌ی شما را گوش بدهیم یا ندهیم؟ از که بگیریم؟ به ما نمی‌دهند. اجازه نداریم داریم، او نمی‌دهد او می‌دهد، از این حرف‌هایی که خُب بالاخره کم و بیش داریم می‌شنویم، به خاطر این است، اگر این است خودمان را معطّل نکنیم جان من، هیچ خبری نیست. حالا اینی هم که دارم بهتان می‌گویم همین هم خودش کلک شیطان است. این خیلی ناقلا است. خیلی ناقلا است. مگر این همه معلّمین اخلاقی که خودشان دارند صحبت می‌کنند و حرف می‌زنند و خودشان

تا کجا در منجلاب نفس گرفتارند و در قعر دریای نفس غوطه‌ورند. اینها در همان حالی که دارند حرف می‌زنند مگر متوجه‌اند؟ مگر حالیشان است؟ نه! حالیشان نیست. حتی حالشان هم ممکن است تغییر پیدا کند. عجیب است ها. حالشان هم حتی ممکن است تغییر کند و همان تغییر حال می‌شود دام! حال تغییر پیدا کرده. اشک هم از آن چشم می‌آید. ولی همه‌اش دام است، اینجا دیگر از آن جاهایی است که انسان باید به خدا پناه ببرد. دیگر کار از دست او خارج است. آنجایی است که خود حال برای انسان ضد حال می‌شود. خود حال برای انسان چی انتِز این میسر بشود. انتز این حالت توجه و تقرب بشود. خود حال، حالی که بر انسان عارض می‌شود.

لذا مرحوم آقا می‌فرمودند به حال توجه نکنید ببینید راهتان درست است یا نه؟ چند دفعه آقا این را می‌فرمودند کدام یک از ما آمدیم این را عمل کنیم؟ من شاهد بودم در جلسات ایشان، بعضی‌ها شرکت می‌کردند که از شدت گریه به حال غش می‌افتادند. ولی من همه‌ی اینها را پف می‌دیدم. حباب می‌دیدم. ظاهر می‌دیدم. می‌دیدم طرف باطن ندارد. این گریه‌ها پس چی است؟ مانده بودم توش، گفت چه کار کنیم دم خروس را قبول کنیم یا قسم حضرت عباس را؟ کدام را؟ با هامون حرف که می‌زد می‌دیدیم نه تهش چیزی نیست راستش، ظاهر را می‌دیدیم، آقا از تو نماز غش می‌کرد. می‌افتاد زمین، اه این هم که هست دیگر! این هم که دیگر دروغ نیست. از نظر ظاهر و اینها، بالاخره خب علائمی هست دیگر، خب مانده بودیم این چی است؟ این چی است؟ بعد حالا می‌بینیم نخیر آقا! اینها همه‌اش حباب بود. و این حباب تا کجاها حباب است؟ نه فقط در یک مرتبه، ممکن است این حباب تا بالاها همینطور حباب باشد، اختصاص به یک رتبه نداشته باشد. اختصاص به یک مرتبه نداشته باشد.

اما اگر نه، آمدیم اینجا می‌گفتیم که بالاخره مرحوم آقا جلسات داشتند و خودشان هم فرمودند که باید این جلسات باشد. خیلی خب دو دوتا چهارتا. می‌آییم حساب می‌کنیم خُب ما علی کل حال بخواهیم از دستورات ایشان اطاعت کنیم. چه اینجا و چه تو منزلمان دعای افتتاح را باید بخوانیم. شب‌ها دعای افتتاح بخوانید. خب دعای افتتاح را خُب می‌خوانیم. از آن طرف، فرمودند که شب‌ها باید رفقا جلسه داشته باشند. آیا این مطلبی را که ایشان گفته‌اند منوط به زمان خودشان است یا منوط به زمان بعد هم است. نه! شب ماه رمضان چندتا رفیق بیایند بنشینند دور هم، اگر حالشان اقتضا می‌کند شرکت کنند بنشینند دعای افتتاح بخوانند. این هم درست است. این هم که سر خود نیست. تا اینجا نمی‌گذاریم شیطان آن بیاید جلوها، یواش یواش می‌آییم، خیلی تند نمی‌آییم جلو، یک دفعه بگوییم نخیر می‌آییم آقا جلسه درست می‌کنیم. نه یواش، اول در ذهن و در نفس مبانی را درست می‌کنیم. بعد پا می‌گذاریم. متوجه باشید. سالک هر کاری را که می‌خواهد انجام بده. اول پا را محکم می‌کند طول هم بکشد، عیب ندارد، طول بکشد. وقتی که پا محکم شد قدم می‌گذارد

پا محکم نشد. نمی‌گذارد همین‌طور پایش را نگه می‌دارد. خب این هم این‌طور. بعد می‌گوییم خدایا الان که آقا نیست. اگر آقا بود ما از آقا اجازه می‌گرفتیم. آقا در قم جلسه بگذاریم یا نگذاریم؟ برحسب ظاهر می‌گفتند. بگذارید، چطوری که دأب و دیدن ایشان بر همین بوده دیگر، حالا که آقا نیستند.

از آن طرف هم ما می‌خواهیم طبق دستور آقا عمل کنیم. خُب خدایا اگر غیر از این است خودت بیا به ما نشان بده. خودت خلاف را بیا به یک طریقی به یک نحوی و به یک جهتی بیا به ما نشان بده. غیر از این خدایا چیزی از عهده ما بر نمی‌آید. خدا می‌گوید خیلی خب قبول دارم تو این مقدار با من راست باش. این مقدار با من درست باش که اگر من صلاح ندیدم جلسه داشته باشیم برت گران نیاید ا چرا؟ عجب. خُب چی می‌گن؟ اگر جلسه نداشته باشیم مردم چی می‌گویند؟ اگر جلسه نداشته باشیم خُب اینها دیگر کم‌کم یکی یکی می‌روند تو خانه‌هاشان. نه! بیاییم بنشینیم اینها را جمع کنیم اینها را همه را جمع کنیم. نگذاریم بروند، از این دم در یک دانه از این چیزهاست. کارت می‌زنند، چی می‌گویند؟ مال حضور و غیاب، حضور غیاب حرارتی دیدم یک جا نوشته تابلو حرارتی شما وارد هستید به این چیزها یا نه آقای ....؟ حضور غیاب بزنیم آقا پنج دقیقه دیر آمدی! نه چرا؟ باید خودمان را نشان بدهم انسجام داشته باشیم. تا نگویند سست شدندها. چیزهایی که دارم می‌گویم هست‌ها واقعیت داردها. بیایید! آقا خبری نیست جان من، بیخود زحمت نکش. نیایی بهتر است. اگر نیایی اقلا دیگر موضعت سفت‌تر از این نمی‌شود، دیگر کارت از این بدتر نمی‌شود. دیگر تو مرامت بیشتر گرفتار وَ حَل نمی‌شوی تو گل فرو نمی‌روی، نیایی برای خودتی ولی اگر بیایی اینجا به بارت اضافه می‌شود و این که خدمتتان عرض می‌کنم برای خودمان هم هست‌ها! فرقی نمی‌کند برای خود ما، این قانون هست، قانون یکی است. هر کس انجام داد، داد. نداد، فرقی نمی‌کند. قانون خدا و میزان خدا تفاوتی ندارد.

نه! خدایا اینقدر از عهده ما برمی‌آید. این قدر فکر ما می‌رسد حالش را داریم. می‌آییم، حالش را نداریم نمی‌آییم. بگذار بگویند فلانی نمی‌آید. بگذار بگویند فلانی می‌آید. یک روز می‌آید، یک روز نمی‌آید. البته انسان باید منظم باشد، ولی نظم باید در تحت قانون باشد، نظم به جای خودش محفوظ است. نظم در آمدن نیست. نظم در این است که اگر حال اجازه داد انسان کوتاهی نکند. این است. نظم باید بر اساس مبنا باشد. بر اساس قانون باشد. بر اساس ملاک باشد. مرحوم آقا می‌فرمودند کسی که حال جلسه را ندارد. جلسه شرکت نکند. خود ایشان می‌فرمودند اگر کسی نمی‌آید بگوید من حال ندارم. سرم درد می‌کند، فلانم، چون می‌گفتند بیایی حال بقیه را هم خراب می‌کنی. حتی ایشان صریحا به بعضی‌ها در جلسات فرمودند شما بروید پایین، بروید نمی‌خواهد در جلسه شرکت کنید. بینشان حالت تعارض و اینها بود.

و اگر کسی نه! بخواهد کوتاهی کند با توجه به اینها هم، سرش کلاه می‌رود. اگر احساس کند که آمدن مفید است. و نیاید باز سرش کلاه می‌رود. یک بنده خدایی می‌گفت آقا ما مقصود از این صحبتی که شما

می‌کنید البته حرف درستی می‌زد. یعنی رو حساب خودش می‌خواست مطلب را صحیح ارزیابی کند این مطلب را که شما می‌گویید آیا منظور این است که کلام شما به ما برسد یا حتما در جلسه‌ی کذا باید شرکت کنیم؟ اگر منظور کلام رسیدن است. خب چرا شرکت کنیم خُب نوارش گوش می‌دهیم؟ من گفتم خب اگر شرکت نکنید کجا می‌روید؟ کجا می‌روید؟ بالاخره یا تو خانه می‌گیری می‌نشینی یا تو خیابان راه می‌روی بالاخره یک کاری می‌کنی. دیگه یک مسئله. من گفتم نمی‌گویم شما بیایید یا نیایید منظور و اصل این است که انسان به این مطالب برسد. برای همین هم کتاب نوشته‌اند. کتابی که بزرگان نوشته‌اند برای این است که کسانی که به آقا دسترسی ندارند. مطالب بشوند ولی اگر نفسی نسبت به یک مسیری علاقه‌مند بود آن شرایط و محیط مقرّب و معده برای وصول به آن مقصد را هم می‌پذیرد و به دنبال می‌رود.

آیا شده بهش گفتم آیا شده شما فرض کنید که در زمان مرحوم آقا بگویید که مقصود این است که کلام آقا به ما برسد و ایشان ذکری که می‌گویند ما انجام بدهیم. خوب دیگر چرا ایشان را ببینیم؟ تا حالا شده؟ چرا؟ چون می‌گوییم همین دیدن خودش نزدیک شدن است چرا ما باید به زیارت امام رضا علیه‌السلام برویم؟ چرا؟ خب از اینجا می‌گوییم السلام علیک یا علی ابن موسی الرضا چرا؟ چرا امام رضا فرمود کسی که به زیارت من بیاید سه جا به زیارت او می‌روم و بازدید پس می‌دهم. یکی هنگام احتضار یکی هنگام سؤال و جواب نکیر و منکر و یکی در روز قیامت موقع حساب[1] یعنی سه جا اون بزنگاه قضیه. امام رضا گفته، می‌رویم خلاصه سراغش می‌گیریمش، می‌گوییم آقا ما خلاصه آمدیم، نگفته که به حقیقت بیا، به معرفت بیا. گفت بیا زیارتت را بکن ما هم آمدیم دیگر. حضرت فرمود کسی که با معرفت من را زیارت کند؟ این را که نداریم حضرت فرمود کسی که بیاید من را زیارت کند. ما هم یک آدم بی‌معرفت خُب شما باید سراغ بی‌معرفت‌ها بیایید. سراغ با معرفت‌ها که ..... انشاءاللَه حضرت می‌آید حضرت خیلی ارحم الراحمین است.

خُب حالا امام رضا علیه‌السلام بگوید که نه! کسی که از دور هم زیارت ما را بخواند کافی است. بله، کسی که نمی‌تواند به زیارت برود، اصلا این یک مسئله‌ی فطری است. این یک مسئله‌ی وجدانی است که انسان دوست دارد محبوب را ملاقات کند. حالا که ما دستمان به آن ولایت نمی‌رسد اقلا برویم قبر آن حضرت را زیارت کنیم. زیارت قبر آن حضرت، زیارت ولایت است. ولایت آن حضرت که همیشه با همه است. با همه قرین است. از خود ما هم که به خود ما نزدیک‌تر است. این مسئله یک مسئله‌ی فطری است اصلا، یعنی از قضایایی است که قیاسات‌ها معها است. که هر کسی که محبوبی را دوست دارد. می‌خواهد خود را به آن محبوب نزدیک کند. قریب او [کند] حالا که فرض کن امام علیه‌السلام نیست خب می‌رویم قبرش را زیارت

---

[1] کامل الزیارات، ص ۳۰٤.

می‌کنیم بدنش را زیارت می‌کنیم. تعلق ولایت به آن بدن، خب قوی‌تر است از سایر جهات عالم کثرت، خب انسان باید برود آنجا را زیارت کند دیگر.

لذا حضرت می‌گوید کسی که به زیارت من بیاید در اینجا، یعنی چی؟ یعنی یک مایه‌ای از خودش بگذارد صرفا نگوید ما شیعه شما هستیم. کسی که شیعه ماست خودش را باید به ما نزدیک کند. کسی که شیعه ماست باید بیاید در اینجا، باید بیاید در این حریم، در ره دوست، به هر حیله رهی باید جست.]

باید یک راهی و حیله‌ای کرد که انسان خودش را در حریم آن محبوب قرار بدهد خُب کسی که بیاید زیارت آن حضرت، یعنی می‌گوید من آمدم دیگر، حالا الان فرض کنید که یک ساعت بلند می‌شوند می‌روند، سابق سه ماه طول می‌کشید در راه زیارت امام رضا حتی ممکن بود جانشان را از دست بدهند. دزدان، قافله می‌زدند. افراد را از بین می‌بردند. ولی افراد می‌رفتند.

برای زیارت سیدالشهداء کسانی که می‌رفتند افراد را می‌زدند، می‌کشتند. آقا از هر دو نفر در زمان متوکل یک نفر را می‌کشتند. یک نفر را به قتل می‌رساندند. به یک نفر دیگر اجازه می‌دادند به زیارت برود. مأمورین متوکل ها! در عین حال باز هم اینها می‌رفتند خب آن کسی که کشته می‌شود آیا شهید نیست؟ قطعا شهید است. این جنبه چیست. آن جنبه، جنبه‌ی باطن است.

پس صحبتی را که من می‌کنم دو جنبه دارد. یک جنبه‌ی ظاهر آن همین نحوه‌ای است که مشهود و مسموع برای همه است. یک جنبه دارد. جنبه‌ی باطن است. آن جنبه‌ی باطن را هر کسی نمی‌فهمد. هر کسی ..... آن جنبه‌ی باطن آلت ادراک مختص و مخصوص را می‌خواهد.

چو سخن اهل دل شنوی مگو که خطاست *** سخن‌شناس نئی جان من، خطا اینجاست[1]

سخن شناس تشخیص می‌دهد این سخن از کجا بیرون آمده؟ منشأ این سخن هواست یا منشأ این سخن اله است؟ منشأ این سخن خداست. آن سخن‌شناس می‌فهمد. می‌فرماید:

آثار جمال تو در دیده‌ی هر مؤمن *** آیات جلال تو در سینه‌ی هر کافر

بعضی افرادی که خُبث دارند خُبث باطن دارند وقتی که صحبت می‌کنند از صحبت مشخص است که چقدر و به چه میزانی دارای خبث باطن است. این را هر کسی نمی‌فهمد این را هر کسی نمی‌فهمد. من یک شخصی را نمی‌شناختم شخصی بود در زمان سابق بسیار سخن‌ور بسیار فلان و خیلی معروف و خیلی مشهور کتاب‌های عدیده‌ای هم دارد و هم قلمش بسیار عالی و هم در سخنرانی بسیار خوب است. من این را اصلا

---

[1] دیوان حافظ، غزل شماره ۲۲:
چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست *** سخن شناس نه‌ای جان من خطا این‌جاست

نمی‌شناختم صدایش را نشنیده بودم کتاب‌هایش را خوانده بودم ولی صدایش را نشنیده بودم. خیلی عجیب! یک روز منزل یکی از دوستان بودیم همان سابق مثلا قضیه مال ۲۲ الی ۲۳ سال قبل، ۲۲ سال قبل. یکی گفت ضبطی در آنجا بود الان هم او از دوستان ما است خدا حفظش کند در مشهد است. ضبطی در آنجا بود و او نبود من آن را روشن کردم و دیدم شخصی دارد صحبت می‌کند و وقتی مشغول صحبت شد یک مرتبه دلم گرفت گفتم ای وای این دیگر کیست؟ این دیگر چه اعجوبه ایست!!!! به محضی که حرف زد ما را زیرو رو کرد و عوض کرد همین‌طور صحبت کرد، نفهمیدم که چه کسی بود؟ وقتی که آمد یک حالت کدورتی در ما پیدا شد حالت ظلمت، کدورت. گفتم این دیگر کیست؟ گفت نمی‌دانی؟ این دکتر علی شریعتی است. گفتم ا! این فلان فلان تو داری این را گوش می‌دهی؟ بله این دکتر علی شریعتی است. این چیست؟ مال چیست؟ این دیگر که اعتباری نیست من که اسمش را نشنیده بودم، اینم که تو نوار نگفته بود من فلانم! من هم که خبر از هیچ جا نداشتم پس این از کجا پیش آمد؟؟؟؟ این چیست؟ آن جهت ظلمانی می‌آید منتقل می‌شود.

آیات جلال او در سینه‌ی هر کافر. وقتی که شخص کدورت دارد از صدای او آن کدورت نفس، متصاعد می‌شود. از صوت او آن کدورت متصاعد می‌شود و عکسش. شخصی که دارای ..... شما یک نوار مرحوم آقا را گوش بدهید. ببینید حالتان عوض می‌شود یا نمی‌شود؟ امتحان کردید؟ وقتی که می‌گوید بسم اللَه الرحمن الرحیم اصلا آدم زیر و رو می‌شود، این مال چی است؟ مال آن جنبه‌ی امری قضیه است، بسم اللَه الرحمن الرحیم را همه می‌گویند من هم می‌گویم منتها بین آن که من می‌گویم با آن که آقا می‌گوید بین زمین تا عرش خدا فاصله است. آن به خاطر جنبه‌ی ربّی است. جنبه‌ی امری است. جنبه‌ی باطنی قضیه است که وقتی صحبت می‌شود همراه با آن صحبت، آن جنبه‌ی امری می‌آید جلو. همزمان یک بسم اللَه الرحمن الرحیم در گوش نقش می‌بندد و یک جنبه‌ی رحمانی در نفس نقش می‌بندد. می‌خواهید بروید امتحان کنید. حالا امشب ببینید اگر دارید نمی‌دانم ان‌شاءاللَه ما انتظار داریم هرچه زودتر این موانعش تمام بشود و همه بتوانند از این موهبت عظیم که واقعا، واقعا موهبت عظیمی است. واقعا موهبت بسیار بزرگی است. که اگر کسی بخواهد راهی برود جز اینکه به همین مطالبی که ایشان فرمودند و این را هم خدمتتان بگویم آنچه را که من در اختیارتان گذاشتم یک دهمش کفایت می‌کند. واسه اینکه انسان راه را طی کند. یک دهمش. این ان‌شاءاللَه در اختیار قرار می‌گیرد.

خُب این به خاطر چی است؟ آن جنبه‌ی امری مسئله است که همراه با این جنبه‌ی ظاهر هر دو میاد جلو و با هم حرکت می‌کند آن جنبه‌ی امری همراه با ظاهر! در این ضبط صوت در این شریط و در این مسجلّات و اینها هم چی؟ آن هم وارد می‌شود چون ظاهر جدای از باطن نیست. ظاهر جدای از آن حقیقت باطن نیست.

یک کتابی نوشته بود. **«لماذا اخترت مذهب شیعه مذهب اهل البیت»** مال انطاکی. انطاکی یک قاضی بود در شام که اتفاقا کتاب، اخیرا هم چاپ شده، اخیرا یعنی در همین حدود سی سال پیش این کتاب ظاهرا

چاپ شده بود و اینها. بعد هم به فارسی ظاهرا ترجمه شده ظاهرا ترجمه شده خیلی کتاب شیرین و خیلی کتاب روان و سلیسی است. **لماذا اخترت مذهب شیعه مذهب اهل البیت**. این یک قاضی انطاکی بوده. این شیعه می‌شود و دلایل تشیع خودش را هم در این کتاب ذکر می‌کند. کتابی است تقریبا این مقدار خیلی [ضخیم] نیست. خیلی قلم قلم شیرینی است. خیلی قلم روانی دارد. عکس خودش را در وقتی که قاضی القضاة بود اول کتاب گذاشته، عکس خودش را وقتی که شیعه شده. آخر کتاب گذاشته شما این دو عکس را بغل هم بگذارید و نگاه کنید این دو صورت را، اولی صورت عمر، واقعا، جداً، چشم‌ها تیز، بروید کتاب هست نمی‌دانم بخرید ببینید. این دوتا صفحه را بگذارید بغل هم، اولی انگار می‌خواهد شما را با یک شمشیری ..... صورت دوم مظلوم، متواضع، اصلا نورانی دارای بهجت، دارای چی. این مال چی است؟ آن جنبه‌ی امری است. آن جنبه‌ی امری در همین صورت ظاهر هم چکار می‌کند؟ اثر می‌گذارد. همین صورت ظاهر را برمی‌گرداند. پس بنابراین عملی را که ما انجام می‌دهیم خیال می‌کنم دیگر امشب بیش از این نتوانیم به این مسأله برسیم آن عمل دارای دو جنبه است. یک جنبه‌ی ظاهر و یک جنبه‌ی باطن. ان‌شاءاللَه دیگر تتمه‌ی مطلب برای فردا شب. اگر خدا توفیق بدهد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد